



درس خارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: اوامر
موضوع جزئی: بررسی جواز امر با علم به انتفاء شرط امر - مشکل عنوان
و توجیه محقق خراسانی
سال دهم
تاریخ: ۵ / اسفند / ۱۳۹۷
مصادف با: ۱۸ جمادی الثانی ۱۴۴۰
جلسه: ۷۸

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

عرض کردیم بحث در این است که آیا امر با علم به انتفاء شرط امر می تواند امر کند یا خیر؟
قبل از این که به این سؤال پاسخ دهیم، گفتیم در مورد خود این عنوان بحث است که اصلاً معنای این عنوان چیست؟ «هل يجوز للامر الامر به مع العلم بانتفاء شرطه»؛ معنا و مقصود خود این عنوان ابتدا باید روشن شود و سپس سراغ بحث اصلی برویم.

بررسی عنوان «هل يجوز للامر الامر به مع العلم بانتفاء شرطه»

اولاً: جواز به معنای امکان است. وقتی می گوییم: «هل يجوز للامر»؛ به این معنا است که «هل يمكن» آیا ممکن است که امر با علم به انتفاء شرط امر کند؟ پس جواز نوعاً در مباحث اصولی به معنای امکان است و الا جواز به معنای اباحه چه به معنای اخص و چه به معنای اعم، قطعاً مقصود نیست. آن چه که در علم اصول معنا دارد یک حکم فقهی از قبیل واجب، مستحب و مباح به معنای اخص نیست بلکه منظور از جواز همان امکان است.

ثانیاً: وقتی می گوییم: آیا امر به چیزی با علم به انتفاء شرط آن ممکن است یا خیر؟ این امکان، محتمل است به معنای امکان ذاتی باشد یا امکان وقوعی.

امکان ذاتی در مقابل استحاله ذاتی و به معنای این است که شیء به حسب ذات و با قطع نظر از وقوع و عدم وقوعش در خارج امکان دارد؛ همان چیزی که در فلسفه از آن تعبیر می شود به چیزی که نه اجتماع نقیضین و نه ارتفاع نقیضین در آن راه ندارد. استحاله ذاتی یعنی «اجتماع النقیضین» و «ارتفاع النقیضین»؛ که مبنای همه محال ها است، همه محال ها به نوعی بر می گردند به «اجتماع نقیضین» و «ارتفاع نقیضین».

پس امکان ذاتی یعنی آن چیزی که محال ذاتی نیست. محال ذاتی نیز یعنی «اجتماع نقیضین» و «ارتفاع نقیضین». لذا اگر بخواهیم در یک جمله امکان ذاتی را معنا کنیم، باید بگوییم: چیزی که به حسب ذات استحاله ندارد.

امکان وقوعی در مقابل استحاله وقوعی است. منظور از استحاله وقوعی یعنی چیزی که تحقق و وقوعش در خارج مستلزم محال است، هر چند به حسب ذات ممکن باشد. بسیاری از امور امکان ذاتی دارند، اما امکان وقوعی ندارند، یا به تعبیر دیگر استحاله وقوعی دارند. امتناع و استحاله وقوعی که نوعاً درباره ممکنات مطرح می شود، می تواند ناشی از غیر باشد، یعنی «ممتنع بالغير» باشد به هر حال استحاله وقوعی تنها در رابطه با ممکنات معنا داد و در غیر ممکن چنین چیزی مطرح نیست.

حال کدام یک از این دو معنا، یعنی «امکان ذاتی» و «امکان وقوعی» در عنوان محل بحث ما می‌تواند مطرح شود و جریان پیدا کند؟ منظور از امکان وقتی می‌گوییم: آیا ممکن است برای آمر که امر کند به چیزی با علم به انتفاء شرط آن؟ امکان ذاتی است یا امکان وقوعی؟

هر دو احتمال مورد اشکال قرار گرفته است. یعنی گفته شده که این‌جا نه امکان وقوعی می‌تواند مطرح باشد و نه امکان ذاتی. اگر هیچ کدام نباشد پس منظور چیست؟ باید برای این مشکل پاسخی پیدا کنیم.

در این‌جا امکان ذاتی منظور نیست. زیرا در فلسفه و علوم پیرامون آن، بحث امکان ذاتی پیش می‌آید ولی در علم اصول سنخیت و تناسبی بین موضوعات این علم و امکان ذاتی نیست. به طور کلی در علم اصول زمینه‌ای برای بحث از امکان ذاتی وجود ندارد. امکان وقوعی نیز در این‌جا معنا ندارد. زیرا در این عنوان قیدی آمده که با امکان وقوعی سازگار نیست و آن هم قید علم است. زیرا عنوان بحث این است: «آیا با علم به انتفاء شرط، ممکن است که آمر امر به آن شیء کند؟» اگر مسئله علم آمر به انتفاء شرط مطرح شد، معنایش تأثیرگذاری علم و جهل در امکان یک شیء است، در حالی که علم و جهل تأثیری در امکان و عدم امکان یک شیء ندارند. اگر قید علم نبود این عنوان با هر دو معنا سازگار بود که مثلاً آیا با انتفاء شرط، امر آمر جایز است یا نه؟ اما وقتی می‌گوییم: «با علم به انتفاء شرط، امر آمر جایز است یا نه؟ در حقیقت بدین معناست که این است که دیگر امکان ذاتی و وقوعی معنا ندارد. اگر گفتیم: آتش می‌سوزاند، تأثیرگذاری آتش در سوزاندن ربطی به علم و عدم علم ندارد. یا این آتش وجود دارد یا ندارد. اگر وجود داشت، می‌سوزاند و اگر نبود نمی‌سوزاند. پس علم و جهل در امکان و عدم امکان وقوعی تأثیری ندارد. اگر علم آمر در امکان وقوعی تأثیر نداشت، به طریق اولی در امکان ذاتی نیز تأثیر ندارد.

پس از یک طرف جواز به معنای امکان است، امکان نیز بر دو قسم ذاتی و وقوعی است و علم هم در عنوان ذکر شده است. این سه مطلب را که کنار هم بگذاریم، یعنی اینکه جواز به معنای امکان است و امکان بر دو قسم ذاتی و وقوعی است و علم به انتفاء شرط نیز در عنوان گنجانده شده، به علاوه مطلب چهارم این است که ظاهر کلمه «شرطه» این است که ضمیر «شرطه» به امر می‌خورد، یعنی «مع العلم بانتفاء شرطه»؛ «شرطه» یعنی شرط الامر، آمر با علم به انتفاء شرط امر آیا ممکن است که امر کند یا خیر؟ وقتی ضمیر «شرطه» به امر برگشت، معنایش این است که یکی از اجزاء علت تامه است. در این صورت معنای این عنوان این است که با این که آمر می‌داند یکی از اجزاء علت تامه امر تحقق ندارد می‌تواند امر کند یا خیر؟ یعنی معنایش این است که اگر کسی بگوید: «آمر می‌کند ان یأمر بشیء مع العلم بانتفاء شرط الامر»؛ معنای این جمله این است که معلول می‌تواند بدون علت تامه محقق شود.

پس در حقیقت چند مطلب را که کنار هم قرار می‌دهیم، دو مشکل جدی پدید می‌آید.

از یک طرف جواز به معنای امکان است.

از طرف دوم امکان بر دو قسم وقوعی و ذاتی است.

از طرف سوم در عنوان، علم آمر اخذ شده است.

از طرف چهارم ضمیر شرطه به امر بر می‌گردد.

از این چهار مطلب دو مشکل پیش می‌آید:

اشکال اول: از یک طرف علم با امکان سازگار نیست. علم آمر تأثیری در امکان ذاتی یا وقوعی یک شیء ندارد. بالاخره تأثیرگذاری یک شیء در امکان شیء دیگر یا وجود دارد یا ندارد، چه وقوعی و چه ذاتی. دانستن یا ندانستن کسی هیچ تأثیری در امکان ذاتی و وقوعی یک شیء ندارد.

اشکال دوم: اگر بگوییم: آیا جایز و ممکن است که با علم به انتفاء شرط امر از سوی آمر امری صورت بگیرد یا نه؟ به این معنا است که آیا ممکن است معلول بدون علت تامه تحقق پیدا کند یا خیر؟ این سوال غلط است و جوابش روشن است، (با عدم علت تامه) مسلماً معلول تحقق پیدا نمی‌کند. لذا این عنوان یک عنوان نادرستی است، این صورت مسئله و سؤال یک سؤال نادرست است.

کلام محقق خراسانی در توجیه عنوان

محقق خراسانی برای این که مشکل این عنوان را حل کنند از راهی وارد شده‌اند ولی باید ببینیم تلاش محقق خراسانی برای حل این مشکل درست است یا خیر؟

ایشان می‌فرمایند: هر حکمی چهار مرتبه دارد: ۱. مرتبه اقتضاء، ۲. مرتبه انشاء، ۳. مرتبه فعلیت، ۴. مرتبه تنجز.

مرحله اقتضاء مربوط به خود شیء است، مرحله تنجز هم به معنای استحقاق عقاب و ثواب به دنبال مخالفت و موافقت با امر است. اما عمده آن دو مرحله وسط است، یعنی مرحله انشاء و مرحله فعلیت. این که در این جا گفته می‌شود آیا امر با علم به انتفاء شرط امر ممکن است یا خیر؟ منظور از «امر الامر» یعنی امر در مقام انشاء، یعنی زمانی که امر می‌خواهد حکم را انشاء کند.

پس «امر» در تعبیر «هل یمکن امر الامر» یعنی «هل یمکن انشاء الحکم، جعل الحکم توسط آمر و قانون گذار»؛ آیا انشاء، وضع، جعل و امر در مرحله انشاء در حالی که امر کننده علم به انتفاء شرط امر دارد ممکن است؟

«شرطه» هم یعنی «شرط الامر» ولی منظور از «امر» این جا امر در مرتبه فعلیت است، پس کانه بحث از تأثیرگذاری علم آمر به انتفاء شرط امر در فعلیت امر در حین انشاء حکم و امر است.

پس «هل یجوز امر الامر مع علمه بانتفاء شرطه» یعنی «هل یمکن امر الامر در مقام انشاء»؛ آن وقتی که مولا قانون وضع می‌کند، آن زمانی که دارد جعل می‌کند، آن زمانی که قانون گذاری می‌کند، اگر بداند که شرائط امر در مقام فعلیت فراهم نیست، آیا می‌تواند امر کند یا خیر؟ (این مثال را در مورد یک قانون گذار عادی می‌گوییم، البته این یک بحث کلی است که در مورد شارع نیز قابل

تصویر است.) فرض کنید عده‌ای در حال قانون گذاری هستند که قانونی را تصویب کنند یا حاکمی قصد صدور دستوری دارد. این قانون گذار یا قانون گزاران می‌دانند که مثلاً این قانون که می‌خواهد سال آینده اجرا شود، مکلفین قدرت انجام آن را ندارند. حال آیا می‌توانند مبادرت به وضع قانون کنند یا خیر؟ الان می‌دانند که سال دیگر این موقع، این قانون اجرا شدنی نیست. (مرحله انشاء

یعنی مرحله جعل و وضع و قانون گذاری و مرحله فعلیت یعنی مرحله عمل و اجرا.) اگر قانون گذار در مقام جعل و وضع بداند، شرطی از شرایط این قانون مثل قدرت در مقام عمل تحقق پیدا نمی‌کند، باز هم می‌تواند این قانون را وضع کند یا خیر؟ فرض هم این است که آن شرط، شرط عملی شدن و اجرایی شدن این امر است. مثلاً فرض کنید مولا می‌گوید: اگر سال آینده عدد طلاب به

فلان قدر رسید، همه باید این کار را انجام دهند. در حالی که می‌داند یقیناً عدد طلاب به آن مقدار نمی‌رسد. آیا با علم به انتفاء شرط امر، می‌تواند امر کند؟

محقق خراسانی در کفایه می‌فرماید: در یک کلمه، این عنوان ناظر به امر در مقام انشاء و وضع است و کلمه دیگر ناظر به مقام فعلیت و عمل است. درست است که در هر دو موضع کلمه «امر» آمده است، «امر الامر» یعنی امر در مقام انشاء، هنگام وضع و انشاء. «شرطه» که ضمیرش به «امر» بر می‌گردد نیز یعنی فعلیت آن منظور از امر در موضع دوم مقام فعلیت امر است و این کلمه «امر» که در ابتدای عنوان آمده، ناظر به مقام انشاء است. پس معنای عنوان این است که وقتی یقین آمر و علم دارد که شرط امر در مقام عمل محقق نمی‌شود؛ یعنی می‌داند این زمینه اجرا پیدا نمی‌کند، می‌داند این قانون اجرا شدنی نیست، آیا می‌تواند مع ذلک با علم به انتفاء شرط امر در مرحله فعلیت باز هم امر کند، قانون جعل و وضع کند؟ این عنوان بحث است.

سپس خود محقق خراسانی می‌فرماید: اگر عنوان بحث را این‌گونه قرار دهیم، دیگر معلوم می‌شود که آیا ممکن است یا خیر؟ ایشان می‌فرماید: مولا می‌تواند امر کند با این که می‌داند که زمینه تحقق امرش محقق نمی‌شود. زیرا امر کننده و قانون‌گذار و جاعل همواره غرضش این نیست که مأمور به در خارج تحقق پیدا کند. بلکه گاهی اوقات برای امتحان امر می‌کند. در برخی از موارد غرض مولا امتحان بندگان است. اصلاً قصدش این نیست که این مأمور به در خارج تحقق پیدا کند. بلکه می‌خواهد ببیند عبد چه اندازه انقیاد دارد و چه اندازه تسلیم است و چقدر حساسیت دارد برای این که دستور مولا را امتثال کند. پس در مانحن فیه نیز مولا با علم به انتفاء شرط می‌تواند امر کند.

لذا با توجیهی که محقق خراسانی بیان کردند، جعل و وضع قانون، با علم به این که شرط امر در مرحله فعلیت محقق نمی‌شود، مانعی ندارد.^۱

سوال:

استاد: نه این که تغییر بدهد بحث این است که خود مولا می‌تواند امر کند. اصلاً با علم این که این زمینه اجرا ندارد و یقین دارد که به هر دلیلی نمی‌تواند اجرا شود، آیا می‌تواند امر کند؟

بالاخره می‌خواهیم ببینیم امکان دارد که قانون‌گذار با علم به انتفاء شرط امر حکم کند یا خیر؟

سوال

استاد: پس امتحان چیست؟ مگر غرض عقلایی فقط این است که این امر توسط عبد در خارج محقق شود؟

مثل امر خداوند به ابراهیم (ع) برای ذبح اسماعیل (ع). خدا می‌دانست که این امر محقق نمی‌شود ولی می‌خواهد او را امتحان کند.

این راه حلی است که محقق خراسانی فرمودند که باید آن را بررسی کنیم و ببینیم درست است یا خیر؟

«الحمد لله رب العالمین»

^۱ کفایه، ج ۱، ص ۲۲۰ و ۲۲۱.